هوالعلیم

دو بیان نوین و عمیق از امکان ملاقات خدا (۱)

بیان اول

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آیة اللّه حاج سیّد محمد حسین

حسینی تهرانی

قدّس اللّه نفسه الزّکیّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحمدُ لِله ربّ العالَمين

و السّلام على خيرِ خَلقه محمّدٍ و أهلِ بيته أجمَعين

و لعنةُ اللَه على أعدائهم إلى يوم الدّين

انحصار صفات حسنه و كماليّه را به خدا

ما از آيات قرآن و اخبار ائمّه عليهم السّلام مطالبى آورديم كه دلالت مى‌كرد كه انسان مى‌تواند به شرفِ ملاقاتِ خدا برسد، و اين نهايت درجه مقام انسان است، و خلقت انسان هم براى همين جهت است كه به خدا معرفت پيدا كند؛ و معرفت حقيقيّه، لقاء و وصول است.

هفته گذشته از آيات قرآن و اخبار به چند طريق، اين مطلب را گفتيم[1]؛ حالا امشب مى‌خواهيم از دو جهت ديگر اثبات كنيم كه انسان مى‌تواند به شرفِ ملاقات خدا برسد و خدا را ببيند. اين دو جهت، دو

---

[1] رجوع به: تفسير آيه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، جلسه چهارم.

جهتی است که من خودم به آن برخورد کردم، و در تفاسیر هیچ یک از مفسّرین ندیدم که از این دو جهت، کسی بخواهد اثبات لقاء خدا بکند.

طریق و جهت اول: آیاتی در قرآن مجید است که صفات حسنه و کمالیّه را منحصرِ به خدا می‌کند، یعنی می‌گوید: در عالم وجود، علم، قدرت، حیات، سمع، بصر، حکمت و خُبرَوِیَّت انحصار به خدا دارد. حالا بیان تقریر این مطلب چطور است؟ چه قسم اثبات کنیم؟

در آیات قرآن داریم: ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾[1]، ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ﴾ «هیچ خدائی نیست، جز این خدا.» در این آیه مبارکه مألوهیّت و معبودیّت را منحصر در خدا قرار داده؛ یعنی می‌گوید: معبود فقط خداست. در حالتی‌که ما می‌بینیم در دنیا مردم، معبودهای مختلف دارند؛ یکی گاو می‌پرستد، یکی ستاره می‌پرستد، یکی بت می‌پرستد، یکی پدرش را می‌پرستد، یکی هواهای نفس خود را می‌پرستد؛ افرادی که خدایان متعدّدی

---

[1] سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۵۵.

غیر از این خدا دارند، بسیار زیاد هستند؛ پس چرا خدا می‌گوید: ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ﴾ «هیچ معبودی نیست جز این خدا»؟!

بعضی از مفسّرین آمدند گفتند: ﴿لا إِلهَ﴾ مقصود این نیست که خدائی نیست جز خدا؛ بلکه مقصود این است که معبودِ به حقّی نیست جز خدا، و این معبودها، معبود باطل است؛ پس معبود به حقّ جز خدا نیست.

اگر کسی به اینها بگوید: آقا در این آیه قرآن ﴿لا إِلَهَ بِالحَقّ﴾ که نیست، ﴿لا إِلهَ﴾ «إِلَه نیست جز خدا»، چه جواب می‌گویید؟! آیه می‌گوید: إله نیست، معبود نیست جز خدا، یعنی چه؟ یعنی تمام این معبودهائی که شما برای خود معبود اتّخاذ کرده‌اید، شما اینها را در مقابل خدا معبود می‌دانید، حقیقت اینها تجلّی خداست.

همین بُت، همین پدر، همین مادر، همین ستاره، همین شمس، همین قمر، که شما آنها را در مقابل خدا، به عنوان معبود گرفتید، حقیقتِ اینها تجلّی خداست؛ پس معبودی جز خدا نیست. هرکس دنبال هر معبودی برود، دنبال خدا رفته، و هر معبودی را

بپرستد بالحقیقة خدا را پرستیده، منتهی در این دنیا چشمش نابینا بوده و خدا را در یک آیینه محدودی مقیّد کرده؛ و گناه و شرک او در تقیید اوست که خدا را منحصرِ در شمس و قمر و امثال اینها کرد؛ و اگر این تقیید برداشته بشود و آن حقیقت آشکار بشود، همین شمس و قمر حقیقتش خداست؛ و لذا در روز قیامت که پرده برداشته می‌شود و حقایق آشکار می‌شود، بسیاری از مشرکین می‌گویند که: خدایا ما در دنیا غیر از تو را عبادت نکردیم، و غیر از تو را نپرستیدیم.

آیات قرآن بر این معنا دلالت دارد! یعنی با اینکه قرآن می‌گوید: اینها در دنیا شرک آورده‌اند و غیر از خدا را پرستیدند، در آنجا انکار می‌کنند که ما غیر از تو را نپرستیدیم؛ در حالتی‌که غیر از او را پرستیده بودند. در آنجا که پرده برداشته شود می‌فهمند که حقیقت آن چیزی را که پرستیده بودند، خدا بود.

پس ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ﴾ هر معبودی را هرکس بپرستد، خدا را پرستیده؛ منتهی گناه در تَعیُّن و در تَقیُّد است. چرا انسان خدا را مقیّد می‌کند؟! حقیقت

همه اشیاء و آن حقیقةُ الحقایق، همان ذات مقدّس پروردگار است.

﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ﴾ این ﴿الْحَیُّ﴾ صفت برای ﴿هُوَ﴾ نیست، خبر بعد از خبر است: اللَهُ الحَیّ؛ ﴿الْقَیُّومُ﴾ خبر بعد از خبر است: اللَهُ القَیّوم.

اللَهُ الحَیّ یعنی چه؟ یعنی خدا فقط زنده است و بس. خوب توجّه کنید! ما مُطَوّل که می‌خوانیم برای چه می‌خوانیم؟ اینجا به دردمان می‌خورد، "هوَ البَطَلُ المُحامی" که آنجا خواندیم الف و لامِ البَطَل الف و لامِ جنس است؛ یعنی او فقط شجاع است، جنس شجاعت در اوست، کأنَّهُ در عالم شجاعی نیست جز او. اللَهُ الحَیّ، الف و لامِ ﴿الْحَیُّ﴾ الف و لامِ جنس است، یعنی خدا زنده است و بس!

جنس حیات منحصر است در ذات پروردگار و جنس ﴿الْحَیُّ﴾ خداست. ﴿الْقَیُّومُ﴾ یعنی جنس قیّومی که تمام موجودات به او قائمند، خداست.

درحالتی‌که ما این حیات‌های بسیار را در این دنیا می‌بینیم، مرغ زنده است، کبوتر زنده است، گنجشک زنده است، مگس زنده است، پشه زنده است،

ماهی‌های دریا زنده‌اند، انسان زنده است، ملائکه زنده‌اند، جنّ زنده است؛ این زندگی‌ها چیست؟ و حال آنکه خدا می‌گوید: حیات منحصر در اوست؟

یعنی این حیات‌ها، حیات‌های اینها نیست، حیات خداست. یک موجود در عالم زنده است و او خداست. و این حیات‌ها، حیات‌های استعاری و مجازی است. شما بی‌خود به زید می‌گویید: زنده، به عمرو می‌گویید: زنده؛ عمرو مرده است، زید مرده است؛ در مقابلِ حیات پروردگار کسی زنده نیست و این زندگی، زندگی اوست. پس وجود او تمام موجودات را گرفته؛ و تمام موجودات به برکت وجود او حرکت می‌کنند و زنده شده‌اند. پس این زندگی زندگی اوست؛ چشم باز کن و ببین که وجود پروردگار و حیات پروردگار همه موجودات را فراگرفته، و هیچ موجودی با وجود او زندگی ندارد؛ زندگی او، زندگی عاریه و زندگی مُستَعار است. پس خدا زنده است و هر موجودی که می‌بینی و او را تماشا می‌کنی و او را زنده می‌بینی، خدا را دیدی که زنده است؛ چون خدا زنده است و غیر از خدا

زندگی نیست. این آیه قرآن دیگر چه قسم برای ما صریح بیان کند؟!

قیّوم، که هر موجودی به موجود دیگر قائم است، آن موجودِ قیّوم، خداست. این پنکه که الآن دارد به این سقف می‌گردد، به سقف قائم است؛ این سقف به این دیوارها قائمند؛ این آقائی که اینجا نشسته و تکیه داده، به آن دیوار قائم است؛ این بچّه‌ای که تکیه داده به زانوی این شخص، به او قائم است؛ هرکس به یک چیزی قائم است. الآن ما به وجود خودمان قائم هستیم؛ این قیام‌ها، قیام به حقّ است، و آن کسی که قیّوم همه موجودات است، او حقّ است. پس این موجودات، موجودات مُستقلّه نیستند و بر پای خود استوار نیستند. آن قیّومی که تمام این قیام‌ها به او مربوط است، خداست. پس در عالم یک قیّوم بیشتر نیست، و همه این قیّوم‌های متعدّد، را باید دور ریخت، آن قیّوم خداست.

چشم باز کن و ببین تمام موجودات به او قائمند. همین‌طوری که حضرت یوسف در زندان به دو رفیق زندانی خود گفت: ﴿أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ

الْواحِدُ الْقَهَّارُ﴾[1]، «آیا این خدایان متفرّق از افراد بَشری که انسان به آنها اتّکاء می‌کند و از آنها التماس می‌کند، و متفرّقند و مُتشتّتند و آراء مختلف دارند، بهترند یا خدایِ واحدِ قهّاری که قهرش و سیطره جلالش عالم را گرفته و تمام موجودات را مُندکّ در عظمت و جلال خود کرده؟» پس در عالم، قیّوم غیر از خدا نیست؛ زنده غیر از خدا نیست.

بازگشت همه حمد و ستایش‌ها به خداوند است

از طرف دیگر در اذکار داریم: الحَمدُ لِلَهِ، در قرآن مجید، در بسیاری از جاها داریم: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾[2] در یک جا داریم ﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ﴾[3] در اینجا هم الف و لام، الف و لامِ جنس است، و حملِ خبری که دارای الف و لام باشد بر مبتدا، یا مبتدائی که دارای الف و لام باشد، افاده حصر می‌کند. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ یعنی جنس حمد منحصر به خداست.

حمد یعنی ستایش، تعریف. انسان این

---

[1] سوره یوسف (۱۲) ذیل آیه ۳۹.

[2] سوره الفاتحة (۱) صدر آیه ۲.

[3] سوره الجاثیة (۴۵) قسمتی از آیه ۳۶.

تعریف‌هائی که از این موجودات می‌کند؛ ما شب و روز مشغول تعریف و تمجیدیم؛ به‌به عجب هوای بهاری! عجب نسیم جان بخشی! عجب خورشید دل افروزی! عجب ماه شب افروزی! عجب درخت سَروی! عجب آب زلالی! انسان در کنار جویبار نشسته، چشم خود را بر این مناظر عالم از کوهستان‌ها و مناظر عجیب و غریب می‌اندازد و مشغول تعریف می‌شود؛ جمال انسان، کمال انسان، قَدِ رَعنا، قَدِ سَرو، چشم آهوئی، کمال علمی، فلان کس دارای فلان فنّ است؛ عجب آدم خوبی است! عجب کمالی دارد! اینها همه‌اش تمجید است که ما می‌کنیم.

یک مرغ را انسان می‌گذارد جلویش، تماشا می‌کند، منقارش چطور است؟ مَعده‌اش چطور است؟ کَبِدش چطور است؟ پایش چطور است؟ چه قسم می‌خواند؟ چه قسم بچّه می‌آورد؟ اینها همه‌اش حمد است. همه این حمدهائی که می‌کنیم، این حمدها، همه‌اش مال خداست.

یک شاخه گل را جلویتان می‌گذارید، می‌گویید: به‌به عجب گلی! چقدر این گل قشنگ است! چه

بوئی دارد! چه طراوتی دارد! چه شاخه‌ای دارد! این گل رنگین در وسط این شاخه‌های سبز، چه خودنمائی می‌کند! چه طراوتی دارد! به‌به عجیب چیزی است! این تعریف‌ها مال خداست.

نگو چه گل قشنگی، بگو چه خدای قشنگی! نگو چه انسان قشنگی، بگو چه خدای قشنگی! این تعریف‌ها مال اوست. چه کوه قشنگی! چه آب قشنگی! چه جمال دلربائی! چه علم دل آرائی! چه ماه شب افروزی! تمام این محاسن انحصار در خدا دارد، و خدا قشنگ است و بس! ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾[1] معنایش این است؛ یعنی هیچ موجودی سزاوار ستایش نیست، هیچ موجودی سزاوار حمد نیست، آنکه بالذّات مُستحقّ حمد است او خداست؛ منتهی یک جلوه انداخت این موجودات را روشن کرد؛ اشخاص نابینا، این جلوه را از خودِ موجود می‌بینند، او را تعریف می‌کنند؛ این چشم باید عوض بشود و جلوه را از صاحب جلوه که خداست ببیند، او را تعریف کند. این می‌شود ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾، (لله الحمد).

---

[1] سوره العنکبوت (۲۹) قسمتی از آیه ۶۳.

افرادی که نگرش غیر توحیدی دارند، موجودات را مستقل از پروردگار می‌بینند

و افرادی که دارای معرفت نیستند، این معنا را درک نمی‌کنند، موجودات را مستقلّ می‌بینند و موجودات را حمد می‌کنند، و لذا خدا می‌گوید: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾[1] «بگو حمد تمام مراتبش اختصاص به خدا دارد ولیکن اکثریّتِ مردم نمی‌فهمند.» خیال می‌کنند زید بچّه‌شان را شفا داد؛ آن معمار این عمارت را ساخت؛ این آب، جگرِ تفته آنها را زنده و سیراب می‌کند، دیگر نمی‌گویند خدا. ﴿أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾ أکثَرُهُم نور وجود را در همه موجودات نمی‌بینند؛ نور خدا را نمی‌بینند؛ خدا را ظاهر نمی‌بینند؛ جلوه موجودات را به او نمی‌بینند ﴿أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾؛ امّا آن کسانی که به مقام معرفت می‌رسند آنها از خدا می‌بینند.

در آیات قرآن داریم: ﴿دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾[2] ، این مردمی که در بهشت

---

[1] سوره العنکبوت (۲۹) ذیل آیه ۶۳.

[2] سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

می‌روند، پرده‌ها برداشته می‌شود، چشم‌های باطن جلوه می‌کند و حقایق را درک می‌کنند، آنجا خدا را تسبیح می‌کنند؛ گفتگوی آنها ﴿سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ﴾ «بار پروردگارا! تو منزّهی» تو مقدّسی از هر چه صفات زشت و نقص است و چیزهائی که از مقام قدسِ تو و مقام سُبّوحیّت و قُدّوسیّتِ تو پائین‌تر است، تو از همه آنها بالاتر هستی؛ و تحیّت آنها به یکدیگر، سلامی است که از طرف پروردگار به آنها می‌رسد، ﴿وَ آخِرُ دَعْواهُمْ﴾ آخرین گفتار آنها چیست؟ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ﴾ یعنی: «تمام مراتب حمد اختصاص به خدا دارد.» یعنی: جلوه‌ها و ظهوراتی که در دنیا بود، ظهوراتی که در عالم برزخ بود، ظهوراتی که در عالم قیامت بود، حورالعین، درخت، عسل، أنهار، رضوان پروردگار، تمام خصوصیّات، ارواح انبیاء، ارواح ملائکه، همه این جلوه‌ها جلوه خداست؛ جلوه حورالعین جلوه خداست؛ جلوه ملائکه جلوه خداست؛ جلوه انبیاء جلوه خداست؛ و غیر از خدا چیزی نیست، و تمام این مَحامِد انحصار به او دارد. ﴿وَ آخِرُ دَعْواهُمْ﴾ یعنی: آخِرِ دعوای

بهشتی‌ها! ﴿أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾ است.

خُب! این را داشته باشید.

پس حمد هم اختصاص به خدا دارد. گلی را که تعریف می‌کنید، خدا را دارید تعریف می‌کنید؛ پس چشم باز کن ببین خداست؛ پس گلی نیست؛ قابل حمد، کسی جز خدا نیست؛ پس تو که گل را تعریف می‌کنی، داری خدا را می‌بینی و تعریف می‌کنی؛ چرا انکار خدا را می‌کنی با اینکه داری خدا را می‌بینی و تعریف می‌کنی؟!

در آیات قرآن داریم: ﴿وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾[1]، «خدا فقط داناست و تواناست.» منحصر می‌کند علم و قدرت را در خدا. ﴿وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾[2] علم و حکمت را منحصر در خدا می‌کند. ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[3]، ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[4]، «خدا فقط شنوا و داناست». «خدا فقط شنوا و بیناست.» ﴿وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ﴾[5]، «خداوند است که گره‌ها را می‌گشاید و

---

[1] سوره الرّوم (۳۰) ذیل آیه ۵۴.

[2] سوره التحریم (۶۶) ذیل آیه ۲.

[3] سوره الأنعام (۶) ذیل آیه ۱۳.

[4] سوره الشّوری (۴۲) ذیل آیه ۱۱.

[5] سوره سبأ (۳۴) ذیل آیه ۲۶.

داناست».

این همه گوش‌ها، این همه چشم‌ها، این همه قدرت‌ها، این همه علم‌ها که در عالم بشر بوده، این همه علمائی که آمدند و رفتند و این علم‌ها را ذخیره کردند، این علم‌ها همه‌اش دربسته، در یک صندوقچه، اختصاص به خدا دارد؛ و هیچ موجودی نمی‌تواند بگوید من شنوا هستم و بینا هستم؛ پس بینا و شنوا خداست. این آیات حصر را نمی‌فهماند؟! این از اختصاصات شریعت مقدّس اسلام است و از اختصاصات قرآن است. در هیچ مکتبی از مکاتیب فلاسفه دنیا، و در هیچ‌یک از کتب آسمانیّه، ما نمی‌بینیم نظیر این مطالب باشد. در بین سایر ملل حتّی ملل الهی، این ذکر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ را نمی‌بینیم. می‌گویند: «نه! حمد برای خداست، خدا هم سزاوارِ حمد است، خدا هم شنواست.» این غیر از این است که بگوییم: «تمام مراتب شنیدن و حمد اختصاص به خدا دارد».

این ذکر از اختصاصات پیغمبر اکرم است که دریچه آن را به روی امّت باز فرمود؛ و هیچ مذهب

و ملّتی این قسم ذکر ندارد؛ و این ذکر چقدر عالی است! و چقدر بلند است! و اینها لقاء خداست؛ یعنی آقاجان چشمت را باز کن به عالم وجود، هرکس می‌شنود، هرکس می‌بیند، هرکس علم دارد، هرکس قدرت دارد، هرکس حیات دارد، هر موجودی را که شما تمجید می‌کنید، ستایش می‌کنید؛ هر موجودی را که عبادت می‌کنید، اینها همه حقیقتِ او، خداست. چشم به این جلوه‌ها نینداز! به آن ذاتِ جلوه چشم بینداز، که حیات مال اوست؛ مال خداست.

در عالم وجود یک وجود مستقل بالذّات بیشتر نیست

پس این آیات به صراحت دلالت دارد در عالم وجود، یک وجود مستقلٌ بالذّات، بیشتر نیست و او خداست؛ و تمام این صفات و اسمائی که عالم را پر کرده، از اسماء کلّیّه و جزئیّه، اسماء اوست؛ و چیزی از حیطه قدرت و علم و حیات و حکمت و کبریائیّت او خارج نیست؛ این یک طریق استدلال. خوب توجّه کردید؟ روی این معنا دقّت کنید! این آیات

خیلی خیلی مهمّ است[1].

[1] تفسیر آیه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۹.